



۲۰۱۸/۱۲/۱۱

جلال جاوید

ترجمه و تفسیر غزلواره ای از یک «استاد ادب دری»

چند سال پیش، پیر مردی روان پریش، گویا بر استناد یک دیپلوم «زبان‌شناسی» که از کالجی در امریکا، به دست آورده بود، خویشتن را مجاز دانست برای دو بانوی هموطن، که رهروان ابتدائی قلمرو «نویسنده‌گی» بودند، لقب «استادی زبان دری» بدهد.

این مرد روان پریش، چیزی از اساسات فرهنگ کهنسال دری، نمی دانست، "شاهنامه"، خوانده بود؛ "تاریخ بلعمی"، خوانده بود، "فروغ فرخزاد" و "سیمین بهبهانی" خوانده بود اما عاشق تمایلات بیمارگونه اش بود؛ وی به خانم وهاب واصل و خانم شیما غفوری، القاب «استادی» را از کیسه خلیفه بخشید، در حالیکه خانم وهاب واصل، نه نویسنده بود، نه شاعر مطرحی بود و نه نظم پرداز ماهری. صالحه جان، در آن آوان، نشان داده بود، با ارکان و بحور عروضی فارسی، آشنایی چندان ندارد، وزن شعر را به درستی، نمی شناسد و در پرداخت، منظومه ها و عبارت های خویش، از زبانی مبهم، فضای تیره و تار و اندیشه ای معما گونه، مایه می گذارد؛ در همان دوران، در یکی از رسانه ها، منتقدی ادبیات شناس، به برخی نارسائی ها، آشفته پردازی ها و زبان الکن، صالحه جان، انگشت نهاده بود، این منتقد، "آقای بهروز"، سعی کرده بود، یک منظومه ایشان را، ترجمه، تفسیر و شفاف سازی کند.

بخشی از نوشته جناب بهروز در مورد صالحه خانم، نقل می شود:

چهار شنبه ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۵م

به وسیله بهروز

اما هاشمیان روان پریش که فرق قافیه و ردیف را نمی داند، برای خانم صالحه وهاب واصل (مقیم کشور هاند) و یک خانم دیگر، لقب «استاد ادب دری» اهداء کرده است. خانم صالحه جان، با مقایسه با بسیاری دختران و بانوان سخن پرداز انترنتی، شاید منظومه پردازی متوسط باشد؛ اما تسلط او بر زبان مادری و بافت کلامی و آرایش سخن، به شدت، ابتدایی و ناقص است. گاهی مضامین شاعران ایرانی را به سرقت می برد و مهارت دوباره سازی و تجدید فکر این مقولات مسروقه را ندارد.

زبان صالحه جان، کلیشه ای و در مواردی، گنگ و تیره و تار است، به نمونه های انتخاب شده از نظمیات این خانم دقت شود:

شبی تنها نشستم در کنار رود تنهای
ز سنگ مرمرین صبر، اندر کار گاه یاد هایت
ترا با تیشه ء فکرم
میان خانهء آئینه بندان دو چشم خود ترا شیدم

آیا فکر اساسی این منظومه، سرقتی عریان از مضمون شعر معروف زنده یاد، "نادر نادر پور" نیست؟

پیکر تراش پیرم و با تیشه خیال
یک شب تو را ز مرمر شعر آفریده ام
تا در نگین چشم تو نقش هوس زخم
ناز هزار چشم سیه را خریده ام!
+++

کجا هستی خدایا! کین همه وحشت به راه افتد
روانی بودن زن هم به قانون، گناه افتد
کجا هستی خدایا! تا به چند همچون قساوت ها
چه کم آری، به مظلومی ار از تو، یک نگاه افتد
چرا در سرزمین مرگ، هست زن روا کردی؟
که مردی جای تو قاضیست، مردی هم گواه افتد
چرا یارب در آن صدر جهان آرام بنشستی
نمی خواهی که زن هم، دامنت را در پناه افتد
چسان دیدی که این معصوم معیوب و ز خود بیرون
به ضرب و شتم میرد، سوزد در آتش، سیاه افتد
کجا شد ای خدا رحم ات، کجا شد عدل رحمانی
که دهشت افگنی، جایب به قبض روح، راه افتد
ترجمه:

«روانی بودن زن هم به قانون گناه افتد»؟

شاید ناظم ارجمند میخواست بگوید: ای خدا چرا «زن دیوانه» هم بخاطر خطایش، مجازات میشود!
«چه کم آری، به مظلومی ار از تو یک نگاه افتد» یعنی اگر به مظلومی رحمت آری، از تو چه کم میشود!

«چرا در سرزمین مرگ، هست زن روا کردی؟

که مردی جای تو قاضیست، مردی هم گواه افتد»

هست زن روا کردی:

گویا خانم نظم پرداز میخواست بگوید:

چرا در تهلکه (افغانستان)، موجودیت زن را سزاوار دیدی؟ جایی که مردان هم قاضی اند هم «گواه شرعی»!

«نمی خواهی که زن هم، دامنت را در پناه افتد»:

به نظر من،

بسیار دور از فصاحت است، فقط ناظم، سماجی داشته که «پناه» را قافیه گرداند. یعنی:

خدایا، چرا زن را زیر چتر پناه خویش نمی گیری!
«به ضرب و شتم میرد، سوزد در آتش، سیاه افتد»!
«که دهشت افگنی، جایت به قبض روح، راه افتد

ظاهر ناظم گرامی میخواست بگوید:

چرا ای خدا، به جای مرگ عادلانه رحمانی، آدمیزاده با عذاب و شکنجه، قبض روح میشود!

اما صالحه جان، زبانی که بکار بسته، بسیار تاریک و نارساست!

در میان خانم های سخنور وطن، ما منتظر "فروغ فرخزاد" ها، "سیمین بهبهانی" ها و "مهر انگیز" (م. پگاه) ها هستیم، اما اگر میسر نمی شود، حد اقل بافت کلامی "پروین اعتصامی" ها و نظایر آن بایستی، رعایت شود، نه نمایش قافیه پردازی های مخمل معنی، سستی تألیف و پند های قابوس نامه ای!

در باره شخصیت دومی که هاشمیان روان پریش، او را «استاد ادب» نامیده، عرض شود که ایشان، اصلاً شاعر نیست؛ سند، بری بودن ایشان از عوالم شعر، نظمی است که نام شیما جان غفوری را در خود دارد، بدون تبصره ای، این منظومه اخلاقی (!) بیمزه، نقل می شود:

از پوهندوی شیما غفوری:

گفتگوی مادر و دختر!

یکی دخت مَهر و به وقت شباب
قد وبست بالا، لبش چون شراب
نمودی لبش باز که ای مادرم
غم بسیار در قلب کوچک برم
مرا همنشینان صلا می کنند
به بوس و کنار و هوس های چند!

به نظر من، غزل گونه خانم صالحه جان واصل، بیشتر به معما، شباهت دارد تا به نظم و نشیده. خانم واصل، آفریننده عبارت های آشفته و سرسام آور است نه ابداعات ادبی!

خانم وهاب واصل شاید، نقاش (رسام) خوبی باشد، شاید، مجری خوبی برای محافل ادبی باشد، شاید مادر خوبی باشد؛ شاید «سوشیال ورکر» مستعدی باشد؛ اما هرگز سخنور با استعدادی نیست، هرگز نویسنده ای مطرح و صاحب سبکی نیست؛ آیا کسانی با این دستاورد ها و پویه های ابتدائی نویسندگی، می توانند، «استاد ادب دری» باشند؟

افغان جرمن آنلاین، عرض خود می برد و زحمت ما میدارد!



ترجمه و تفسیر غزلواره ای از یک «استاد ادب دری»

Jalaljawed_tafsir_ghazalwaarae_ostad_adabdari.pdf